

# چرا نباید از پان ترکیسم ترسید

﴿ بابك خندانے ﴾

پاریس، ارد روز، آبان ماه ۱۳۷۵ یزدگردی

رویاری آمریکا با جمهوری اسلامی، داستان کهنه تجزیه ایران را نو کرده است و از گوشه و کنار، زمزمه "خلقها" دوباره به گوش می رسد. یکی از این خلقها، ترکها هستند که با راه انداختن روزنامه و تارنما، یاد پیشوریهها را زنده می سازند. از این جنب و جوش، ایرانیان میهن دوست به هراس افتاده اند و از خود واکنشهایی نشان می دهند. بیگمان، جدائی آذربایجان از ایران مسئله ای است جدی و بسیار امکان پذیر که از آن نباید سرسری گذشت. اما پان ترکیسم (Pan-Turkism) خود ترسی ندارد چون همانگونه که نشان داده خواهد شد بر پایه های بسیار سستی بنا گشته. پان ترکیسم در واقع بهانه ای بیش نیست و اگر وجود نداشت، برای جدائی آذربایجان بهانه دیگری تراشیده می شد.

نخست به بررسی تاریخی و فلسفی پان ترکیسم می پردازم. سپس جایگاه سیاسی آن را در جهان امروز نشان می دهم. در پایان مقایسه ای می کنم با "پان ایرانیسم" و چند نتیجه می گیرم.

## ترکان در تاریخ

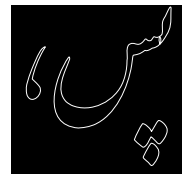
چنان بی پروائی در کاربرد نام ترک می شود که روشن نیست کی ترک است و کی نیست. برای همین می باید منظور از تیره ترک را روشن ساخت. خود پان ترکها، همه مردم دنیا بجز سیاهپوستان را از ریشه ترک می دانند و با پخش مقاله های بی پایه بر این آشفتگی دامن می زنند. برای پرهیز از این آشفتگی، بسیاری نام آلتائی (منسوب به فلات آلتای) را بکار می برند، اما پیدا نیست آیا کسانی چون چینیا یا ژاپونها را در بر می گیرد یا نه. برای ساده کردن کار، اینجا ترک شامل مغول، تاتار، اوزبک و دیگر قبیله های همجوار آنان می شود. مغولها را با ترکها یکی دانستن شاید چندان کار درستی نباشد اما از آنجائیکه در ارتش مغول، تنها ده درصد مغول بودند و دیگران ترک، یکی کردن آنان منطقی این

بیابانگردان ترکستان بکار می رفت. به یک آدم محترم در اسلامبول "ترک" گفتن دشنام دادن به او بود. برای نمونه، در سال ۱۸۰۳، حالت افندی نامی به سفارت پاریس از سوی عثمانی برگزیده می شود. ولی مأموریتش چندان به درازا نمی کشد و دولتش، خشمگین از اینکه نمایندگانش را "سفیر ترک" نامیده اند، او را فرا می خواند. حتی عبارت "ترک خر" که برخی همچون گواهی برای "ستم فارس" می دانند، در عثمانی ساخته شده و ایرانیان تنها به برگرداندن آن به فارسی بسنده کرده اند. اروپائیان مسیحی نیز از سده دوازده نام "ترک" را در جنبه تحقیرآمیز برای نامیدن همه مسلمانان، حتی عربها، به کار می بردند. خود عثمانیا به کشورشان تا سده ها دارالسلام می گفتند و نه چیز دیگر چراکه نخستین هویت این امپراطوری سلاطینی-خلفائی، حتی عثمانی هم نبود و اسلامی بود. همانگونه که در این نوشته کوشش خواهم کرد تا نشان دهم، پان ترکیسم اختراعی است بی پشتوانه تاریخی یا فرهنگی و تنها ابزاری است برای دستیابی به هدفهای سیاسی. برای ثابت کردن سختم،

برای پیکار با جدائی خواهی، نیازی نداریم به نشان دادن اینکه آذربایجان ترک نیست و ایرانی است. آن چیزی که آذربایجان، بلوچستان، خوزستان، کردستان، گیلان و حتی اران، ارمنستان، افغانستان و تاجیکستان را به ایران پیوند خواهد داد نیروی جاذبه ایران خواهد بود. امروز تنها نیروی که از این بوم بیرون می زند، نیروی گریز از مرکز است و در چنین وضعی، هیچ چسبی نخواهد توانست جلوی پراکنده شدن اندام ایران را بگیرد.

## ترک کیست؟

پیش از هر چیز بد نیست که از خود پرسیم آیا اصولاً چیزی به نام ترک وجود دارد؟ این پرسش که شاید شگفتآور به نظر آید، در دربار عثمانی، دست کم تا آغاز سده نوزده، چندان هم بی ربط نبود. در آن هنگام، "ترک" نامی تحقیرآمیز بود و در لطیفه ها برای نامیدن کشاورزان بی سواد و ساده آتولی و



نوشته را چندان برهم نخواهد زد. پس، منظور از ترک همگی تیره‌های زردپوستی است که امروز در آسیای میانه، از مغولستان تا اران زندگی می‌کنند (ترکهای اران، آغوزها، چواشها، تاتارها، اوزبکها، اویغورها، تونغوزها و...)

## سکاها

اما دوهزار سال پیش، آسیای میانه نه پهنه سکاها بود و «ترکی» در آنجا یافت نمی‌شد.



سرزمین سکاها از مرز چین تا اروپای میانه گسترده بود و تیره ترک و مغول تنها در شرقترین این بخش از آسیا زندگی می‌کردند. ترکها از فلاتی بلند می‌آیند که در دل مغولستان، در اونغوت (Ungut)، جای دارد. در آنجا باستانشناسان گورهای شاهزادگان بتپرست ایشان را یافته‌اند ولی هیچ بازمانده تمدنی از این ترک‌نژادان پیدا نکرده‌اند. برای همین، این نتیجه را به آسانی می‌توان گرفت که آنان نه تنها تمدنی از خود نساختند، بلکه به احتمال قوی زندگی ماقبل تاریخی می‌داشتند. از دوهزار سال پیش به این سو، ترک‌نژادان اندک اندک به سوی غرب روی آوردند و جانشین سکاها گشتند. در زیر فشار تاخت و تاز ترکان، گروهی از سکاها به نبروز رفتند و افغانستان و سکستان (همان سیستان) را جایگاه خود ساختند. ترکها نه تنها سرزمینهای سکاها را از آن خود کردند، فرهنگشان را نیز صاحب شدند. این هم‌رنگ کردن خود با مردمی که جایگزینشان می‌شدند، یک ویژگی نیرومند

ترکان بود که به آنان توان گسترش داد. سکاها که نامدارترینشان رستم زال است، مردمی بودند که به دلیل اقتصادی به کوچنشینی روی آوردند. پیشه آنان دامداری بود و چون برای گوسپندانشان نیاز به چراگاه می‌داشتند، مرغزارهای پهناور دشتهای جنوب سیری را جولانگاه خود ساختند. در بخش

جلوی راه آنان و هزینه‌اش، هرچند کرشکن، به زحمتش می‌ارزید. ایرانیان نیز چنین دیواری را در مرزهای شمال شرقی خود ساخته بودند و هنوز خرابه‌های بخشی از آن پابرجا است.

در سال ۵۳۵ مسیحی، ترکها دست به کوچی بزرگ به سوی غرب زدند و بخش بزرگی از آنان به جایی آمدند که امروز نام ترکمنستان را گرفته. به نظر می‌رسد که آتشفشان کوهی در جزیره جاوا در اندونزی هوا را چنان تیره و تار کرد که زمین رو به سردی نهاد و زندگی بر مردم خاور دور بسیار سخت گشت. آنان ناچار به کوچ شدند و بخش بزرگی ازشان به ایرانشهر پناه آوردند. به دستور شاهنشاه ساسانی، خسرو انوشیروان، این ترکان اجازه یافتند برای همیشه در خاک ایران بمانند. شایان توجه است که این کار انوشیروان کمترین نمونه پناهندگی اجتماعی در تاریخ است.

پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی در پی سرازیر شدن مسلمانان، ترکها که دیگر بندی در جلوی راهشان نمی‌دیدند، با مسلمان شدن، اندک اندک دستگام خلافت را در اختیار خود گرفتند و در امپراطوری عربی-اسلامی دست بردند تا عربیتش را بکهند و آنرا به یک امپراطوری اسلامی صرف بدل سازند بی اینکه بخواهند به آن رنگی ترکی دهند. سلطان عثمانی خود را همچون رهبر مسلمانان می‌شناساند، فرستادگانش به فرنگ نمایندگان اسلام بودند و ارتشش ارتش اسلام. افق یک شهروند امپراطوری عثمانی، پان‌اسلامی بود: جامعه‌اش امت اسلامی بود و دیگر جهان، دارالحرب که می‌باید به فتحش رفت. تا پیش از سده نوزدهم، ترکها هرگز به دنبال گسترش فرهنگ ترکی نبودند و همه جا خود را با مردمان بومی سازگار می‌ساختند. اگر زبان ترکی، آن هم گفتاری و نه نوشتاری، گسترش یافت، به خاطر مادران ترکی بود که این زبان را سینه به سینه انتقال دادند. ترکها

آغازین شاهنامه که برگرفته از یشتهای اوستا است، می‌خوانیم فریدون کشورش را میان سه پسرش، سلم، تور و ایرج بخش می‌کند. روم به سلم می‌رسد، ایران به ایرج و توران به تور. بر پایه تاریخنگاران کهن، توران در استپهای شمال ایران گسترده بود. از این رو، می‌توان تورانیان را با سکاها یکی دانست. با آمدن ترکها به جایی که ترکستان نام گرفت، تورانیان را به اشتباه همان ترکها گرفتند، اشتباهی که فردوسی نیز کرد. واژه تور خود ریشه‌ی هندوایرانی دارد و چشم «نیرومند» است. افراسیاب، پادشاه اسطوره‌ی تورانیان، نیز نامی است ایرانی و در آن هیچ رگ و ریشه ترکی نمی‌توان یافت.

از دیرباز، تمدنهای بزرگ، چه در خاور دور، چه در اروپا، از ترک‌نژادان بی‌اندازه هراس داشتند و کوشش بزرگی برای جلوگیری از تاخت و تازشان می‌کردند. حمله ترکان بزرگترین بلائی بود که می‌توانست بر سر سرزمینی بیاید و زیانش بیش از هر زمین‌لرزه یا بیماری واگیردار بود. دیوار بزرگ چین بندی بود در

در مجارستان اروپائی شدند، در سوریه عرب، در هند هندی، در چین چینی و در ایران ایرانی.

با رها کردن محاصرهٔ وین و پس‌نشینی مسلمانان در اروپای میانه که دیگر به زیر فرمان مسیحیان می‌رفت، عثمانیها برای نخستین بار در تاریخشان طعم تلخ شکست را در سدهٔ هجده چشیدند و به دروغین بودن هویت پان‌اسلامی پی بردند. با از دست رفتن اندک اندک امپراطوری چندملیتی‌شان، آنان به دنبال هویت نوینی گشتند که آن عثمانی می‌بود و هنوز رنگ ترکی به خود نگرفته بود. در سدهٔ نوزده، یک اشرافی اسلامبول خود را خادم یک امپراطوری چندملیتی (و چند دینی) می‌دید که صد قوم گوناگون را دربر می‌گرفت و از عربستان تا بالکان و لیبی گسترده بود. ریشهٔ این گونه نگرش را باید در پیش از سدهٔ نوزده بگردیم، آن هنگامی که روشنفکران و سپاهیان عثمانی با گونه‌های فرنگی میهندوستی و ناسیونالیسم آشنا گشتند. در دههٔ ۱۸۷۰-۱۸۶۰، سخن از "حزب عثمانی" می‌رفت و نه هنوز "ترک".

بازگشت به هویت ترک نیز تقلیدی است از جؤ رمانتیسم اروپای سدهٔ نوزده. در این دوره، یک گونه دل‌تنگی برای نیاکان در فرنگ شکل گرفت و اسطوره‌های ژرمنی مد روز گشت. ژرمنها هم قومی جنگجو ولی نه چندان متمدن بودند که با مسیحی شدن، رومیها را در آغاز قرون وسطی کنار زدند و در همهٔ اروپا خود به تخت نشستند. می‌بینیم که تاریخچهٔ ژرمنها همانندی بسیاری با ترکها دارد و شاید به همین خاطر بود که عثمانیها نیز گرایش به بازیافتن نیاکان خویش یافتند.

در درازای سدهٔ نوزده، هویت ترکی، با بسی دشواری، خود را در کنار هویت عثمانی می‌سازد. همانگونه که گفته شد، در سدهٔ ششم مسیحی بود که ترکها کوچ بزرگ خود را از

آلتای به غرب می‌آغازند و میان سده‌های هشت و ده به اسلام می‌گروند و "ترک" بودنشان را به فراموشی می‌سپارند. برای زنده کردن این هویت ترک، می‌بایست تا سدهٔ نوزده به انتظار نشست تا شرقشناسان و ترکشناسان اروپائی پژوهشهایشان را به انجام رسانند، پژوهشهایی که تأثیری بی‌اندازه در ترکیه گذاشته. در سال ۱۸۳۹ در این کشور یک "جامعهٔ تورانی" بوجود می‌آید که برای خود هدفی چون بنیان نهادن یک "امپراطوری تورانی" را تکلیف می‌کند. این جنبش با تأسیس "جامعهٔ ترک" (TürkDerneği) در ۱۹۰۹ در اسلامبول به اوج خود رسید: دیگر نه تنها ننگی نداشتند، بلکه به اینکه ترکهای که از کوههای آلتای آمده بودند به خود می‌بالیدند و شاهزادگان عثمانی، با گروستن به این جامعه، نمونه می‌شدند برای دیگران. در سال ۱۹۱۵، ترکان جوان که دولت عثمانی را می‌گرداندند، هدفشان را در جنگ جهانی همبستگی همهٔ ملت‌های ترک اعلام می‌دارند. امروز هنوز کشور ترکیه نقش ادارهٔ کل ملت‌های ترک که بر روی هم ۲۵۰ میلیون تن می‌شوند را در خود می‌بیند، مردمانی که در پهنهٔ گسترده‌ای از اروپا تا چین و سیبری زندگی می‌کنند.

## آتاتورک

دشواریها با آمدن ترکهای جوان بروز می‌کند. ایشان با الهام گرفتن از ناسیونالیسم ضد روحانی نزدیک به فراماسونری که در فرانسه و ایتالیای پایان سدهٔ نوزده رواج داشت (بسیاری حتی به آن لژها پیوسته بودند) از "ترک‌گرایی" به "پان‌ترکیسم" تغییر جهت می‌دهند. این یکی روئایی است سیاسی با هدف گرفتن عکس راهی که ترکها در تاریخ با آن از شرق به غرب آمده بودند. آرزوی پان‌ترکها در این مسیر بازگشت، گرفتن سرزمینهای پیرامون آن است، راهی که تا دل چین و

مغولستان می‌رود. اما شکستهای نظامی و کشتارهای خونین آغاز سدهٔ بیستم بیشتر ترکها را بر سر خرد آورد و آنان را به محدود کردن پان‌ترکیسم به ناسیونالیسم ترکی مصطفی کمال آتاترک واداشت. آتاترک، با واقعیتی، مینپرسیستی ترک را محدود به دفاع از آناتولی و اسلامبول کرد و سودای شکوه پان‌ترک را به باد سرزنش گرفت. با این همه، غرور ترک از میان نرفت: خود آتاترک واهمه‌ئی نداشت تا در باستانشناسی دست ببرد و این نظر را اختراع کند که گهوارهٔ بشر، آنگونه که پان‌ترکها گمان می‌کردند که فلات مغولستان است، نیست بلکه همان آناتولی قوم هیتیت است که ترکها (به خیال آتاترک) بازماندگان‌شان می‌باشند، ترکهای که نخست به سوی شرق کوچ کردند تا اینکه دوباره به سوی غرب بازگردند.

نظریهٔ غربی بودن زادگاه نخستین ترکها از دیدگاه تاریخی بی‌پایه است. اما در ترکیه آتاترک، این باور ابزاری است برای ساختن یک هویت چهارم: هویت اروپائی. امروز بزرگترین کوشش ترکها اروپائی نشان دادن خودشان است و برایش به هر کاری دست می‌زنند. امکان ندارد که در یک آگهی برای کشش جهانگردان یک زن چشم‌بادامی را نمایش دهند. به جایش بدنال موبورها و



چهره‌های اروپائی می روند. نه تنها خط خود را لاتین کرده‌اند، در تاریخ هم دست می برند تا نژاد اروپائی را از ریشه ترک بشناسانند. آتاترک که فرنگی‌گرایی سخت‌باور و پشتیبان برتری اروپائیان بود، تنها به این بسنده نمی کرد که تمدن فرنگی را بالاترین تمدنها بداند، او به این باور داشت که ترکها نیز بخشی از آن می باشند و افسوس می خورد از خفه شدن اروپائی بودنشان به دست اسلام. پس، حکومت کمال آتاترک کوشید به پاک کردن هویت‌های پیشین - اسلامی، عثمانی، پان‌ترک - ولی چون در آن شکست خورد، تنها به افزودن هویتی نو بر لایه‌های گذشته دست یافت.

با اینکه ترکها یکجانشین شدند، هرگز اندیشه کوچنشینی را رها نکردند. کوچنشینی امروز آنها، کوچ از یک هویت به هویت دیگر است. برای دستیابی به هدفهایشان، می توانند یک روز زردپوست باشند، روز دیگر سفیدپوست. یک روز آسیائی، فردایش اروپائی. هرکه را که بدرشان بخورد ترک بدانند، هرکه را که مایه شرمشان باشد از یاد ببرند. شگفتآور است مردمی که خود را بزرگترین تمدن جهان می پندارند، ناچارند حتی نام خود را (توران) از دیگری بدزدند و به اسطوره‌ئی (تورانیان) پناه بیاورند که از خودشان نیست. روشن نیست چرا پان‌ترکها، بجز زبانشان، به هیچ یک از پایه‌های فرهنگیشان دلبستگی نشان نمی دهند و همه کوشش خود را بر سر از آن خویش ساختن فرهنگ دیگری می گذارند.

این ایدئولوژی "تورانی" بر پایه فرضیه یکی بودن مردمان فنلاند-اوگرو و ترکها جای دارد و چنین باور دارد که آنها در آغاز مردمانی یگانه‌ئی بودند که در آسیای میانه، در منطقه‌ئی میان اورال و آلتای می زیستند. برای همسازی این فرضیه با باستانشناسی، بناچار

سکاها را همین مردم نخستین باید دانست و همه مدرکهای پژوهشی که این فرضیه میان‌تهی و "من‌درآوردی" را بی ارزش می سازد، نادیده گرفت.

نامگذاری تورانی برای همگی مردم نا-هندواروپائی و ناسامی جهان کهن بکار می‌رود. با این نام "تورانی"، بی باکانه نه تنها مردمان عثمانی و ترکهای آسیای میانه را در یک گروه جای می دهند، بلکه ژاپنیا، چینیا، کره‌ایها و تیتیا را نیز در آن می گنجانند. زبانهای این مردمان حتی امروز هم "زبانهای تورانی" نام دارد با اینکه با یکدیگر مشخصات مشترک اندکی را دارا می باشند. برای نمونه مجاری و ترکی ریشه‌های مشترک ناچیزی دارند. زبانشناسی مدرن سالها است که فرضیه همخانوادگی زبانهای اورالی-آلتائی را رد کرده است. کوشش پان‌ترکها برای دستکاری در تاریخ و فرهنگ چنان ناشیانه و کودکانه است که همه دانشمندان جهان را به مسخره کردنشان واداشته.

در سالهای ۱۹۴۰، ایده تورانیگری در لایه روشنفکر مجارستان بسیار ریشه دوانده بود. نخستین رئیس "جامعه تورانی" در مجارستان کنت پال تلکی (Pál Teleki) بود که می گفت: « من یک آسیائی‌ام و به آن می بالم ». کنت تلکی دو بار وزیر امور خارجه مجارستان شد و در ۱۹۲۱-۱۹۲۰ و سپس از ۱۹۳۹ تا خودکشیش در ۱۹۴۱، نخست‌وزیر این کشور بود. مهمترین تولید این جریان فکری "سرودهای تورانی" آرپاد زمپلنی (Arpád Zempléni) است. او بر آلمانیهای مجارستان نام "دیوهای آریائی" را گذاشته بود و از سال ۱۹۱۰ برای بیرون کردنشان می کوشید، کاری که در سال ۱۹۴۵ انجام گرفت. اوژن چولنوک (Eugen Cholnoky)، رئیس "جامعه تورانی" از سال ۱۹۴۱، در دوران میان دو جنگ

جهانی "صدراعظم" همبستگی تورانیان بود که خود جنبشی بود برای برتری نژاد ترک و با آلمانیها، کولیها و یهودیان رفتاری خشن و ستیزجویانه می داشت.

## هراس فرنگ از پان‌ترکیسم

فنلاندیا و استونیا به طور روشن نمی پذیرفتند که آسیائی باشند. ژاپنیا، چینیا و کره‌ایها به برجسب "تورانی" خود می خندیدند. امروزه هم در مجارستان و بلغارستان دیگر کسی هوس بازیابی نیاکانی دروغین را ندارد و تنها اندیشه‌ئی که خریدار دارد، اندیشه اروپای سفیدپوست مسیحی است. با این همه، نه تنها ایرانیان بلکه فرنگیان نیز از پان‌ترکیسم می ترسند و آن را همچون خطری بزرگ می بینند.

فرنگیان اگرچه خود را پشتیبان ترکها نشان می دهند و آنها را به گسترش ناسیونالیسمشان دلگرم می کنند، اما در پشت سر، هم به ریششان می خندند و هم به گونه‌ئی از نیرومند شدنشان می هراسند. از برای دیدگاه جهانی، دولت ترکیه بارها اعلام کرده که قصد دنبال کردن هرگونه خواستگاه پان‌ترکی را ندارد. اگرچه اویغورها از جانب گروههای ملیگرا یا اسلامی ترک پشتیبانی می شوند، اما به نظر نمی رسد که آنها را بخواد با رویارویی با پکن بازار چین را بر خود ببندد. شایان یادآوری است که فرقه دموکرات آذربایجان ساخته و پرداخته شوروی و استالین بود نه ترکیه. امروز هم این آمریکائیا هستند که از پان‌ترکیسم در ایران پشتیبانی می کنند و هیچ مدرکی از دخالت ترکها در دست نیست. نباید نیز فراموش کرد که شرق ترکیه، آن بخشی که با ایران هم‌مرز است، کردنشین می باشد و یکی شدن آذربایجان با ترکیه بیشتر برای ترکها دشواری خواهد ساخت تا سود.

اگر با این همه ترکیه بخواد بدنبال هدفهای پان‌ترکیست برود، دشواریهای فراوانی توان این کار را از او خواهد گرفت. پیش از همه، این کشور دارای امکانات پولی و اقتصادی چنین برنامه‌ئی نیست. از جنبه استراتژیکی، چنین برنامه‌ئی نه تنها با مخالفت روسیه روبرو خواهد شد، بلکه چینها را نیز برخواهد انگيخت. بجز این، جمهوریهای آسیای میانه با یکدیگر اختلافاتی دارند که می‌تواند آنان را با هم به رویارویی بکشاند. این اختلافها جنبه‌های بسیار گوناگونی دارد، همچون مرزی (چون میان ترکمنستان و قزاقستان، ترکمنستان و اوزبکستان و یا اوزبکستان و قزاقستان)، نژادی (چون میان قرقیزها و اوزبکها در فرغانه که گواهی زودخوردهای اوش است) یا رقابتی ناحیه‌ئی (بوژه میان قزاقستان و اوزبکستان). از همه بالاتر، هیچیک از سران کشورهای ترک نخواهد خواست که قدرت شخصیش را فدای ایدئولوژی کند چون اگر قرار باشد که این کشورها به زیر یک پرچم روند، بسیاری از آنان بیکار خواهند شد. در این شرایط چگونه می‌توان یک همبستگی میان ترکان ساخت؟ ترکهای آسیای میانه رفتار "برادر بزرگی" ترکیه را نمی‌پسندند و در نوشته‌هایشان دلخوریشان را پنهان نمی‌کنند. آنان که ترکهای راستین هستند، نمی‌خواهند به زیر فرمان ترک‌زبانانی از ترکیه و اران روند که در چهره‌شان نشانی از نژادشان، همانا زردپوستی و چشمانی بادامی، ندارند. پان‌ترکیسم آسیای میانه تاریخ و ریشه‌ئی جدا دارد و انگیزه نخستینش بیکار با اشغال روسیه نامسلمان بود. این پان‌ترکیسم در سالهای پس از انقلاب شوروی پا گرفت و بدست استالین سرکوب شد، همان استالینی که آن را در قفقاز همچون ابزاری برای بدست آوردن آذربایجان بکار برد.

پان‌ترکیسم در آسیای میانه افسانه‌ئی بیش نیست. از فروپاشی شوروی تاکنون بیش از

دو میلیون مسلمان درین کشور مسیحی شده‌اند. ایها به اورتودکسی روی آورده‌اند حال آنکه پروتستانها هستند که در تبلیغ دینی پشتکار دارند. در واقع، کلیسای اورتودکس روسیه که ویژه اسلاوها است چندان هم از گرایش مسلمانان شاد نیست. بیشتر این مسلمانان مسیحی شده، ترک‌نژاد و یا دست‌کم ترک‌زبان اند. پس می‌بینیم که اینان بیشتر به فرهنگ روسی مهر می‌ورزند تا بی‌فرهنگی ترکی. بیگان، چایکوفسکی یا تولستوی یا حتی لنین بیشتر نیروی کشش دارند تا فلان شاعر یا نویسنده ترک‌زبان. هنگامی که ترکها به هر زوری خود را اروپائی جا می‌زند، روشن است که مردمان آسیای میانه بهتر می‌بینند به اروپائیان دست اول (روسها) بچسبند تا به نوع فلائیش.

ترکان مسلمان مانده هم به هویت اسلامی خود روی آورده‌اند و کوشششان نزدیکی با عربستان سعودی و جریانهای بنیادگرای اسلامی است. اینان، مانند دوران عثمانی، خود را پیش از ترک دانستن، مسلمان می‌دانند و زبان عربی برایشان بسی گرامیتر از ترکی است. همانگونه که پاکستان هر روز از شبه‌قاره هند دوری می‌جوید و خود را به کرانه‌های جزیره‌العرب نزدیک می‌سازد، بی‌گمان در آینده‌ئی نه چندان دور، شهرستانهای آسیای میانه به مکه بیشتر همانند خواهند بود تا به اسلامبول.

آینده پان‌ترکیسم نمی‌تواند از سرنوشت پان‌عربیسیم بهتر باشد. پس از نزدیک به صد سال و تواناییهای مالی بی‌پایان، رهاورد پان‌عربیسیم و بعثیسم کسانی شد چون قذافی، صدام حسین یا حافظ اسد. این ایدئولوژی که از سوی مسیحیان لبنان پیشنهاد شده و از پشتوانه‌های فکری چندی هم برخوردار بود، هدفش را بر روی همبستگی نژادی و نه دینی گذاشت، اما با گردباد پان‌اسلامی نابود

گشت. در آسیای میانه و همچنین در ترکیه، نخستین هویت اسلامی است و بن‌لادن بیشتر هوادار دارد تا آتاترک.

### از خود بنالیم

اما بدبختانه، این ناتوانی پان‌ترکیسم کمکی به یکپارچگی میهنان نخواهد کرد چراکه ما ایرانیان نیز به همان بیماری چندهویتی دروغین ترکها دچاریم. تنی بیمار هم با کم‌خطرترین میکروب می‌تواند از پای درآید. امروز، این نیروی دشمنان ایران نیست که جان او را خواهد گرفت، این ناتوانی و بی‌مایگی خودمان است که در را بر روی هر راهزنی باز می‌گذارد. ایرانیان نیز دو هویت ناسازگار ایرانی و مسلمان را به هم گره زده‌اند و برای توجییش همانند ترکان، به تاریخ دست برده‌اند تا بیگانه را خودی نشان دهند و خودی را دشمن. در این کشتزار نابسامان هم جز علف هرز چیز دیگری نمی‌روید و بوی گندش نه تنها کسی را به سوی خود نمی‌کشاند، گریزان هم می‌کند.

پس از شکست ساسانیان، ایران بمانند یک کشور برای همیشه از میان رفت. با این همه، روشنی آتشی که هنوز در دل آن می‌سوخت، مردم جهان را چون پروانه به سوی شمع، به خود می‌کشید. برای همین هم بود که مسلمانان سرسختانه کوشیدند تا این آتش را خاموش سازند تا چراغی تابان همچون فرهنگ ایرانی، تاریکی جزیره‌العرب را آشکار نسازد. امروز، چراغ ایران دیگر خاموش شده و کسی را به سوی خود نمی‌کشد. تنها راه دوباره روشن کردن چراغ ایران بازگشت به ساسانیان است، بازگشت به آن روزی، به آن لحظه‌ئی که گسسته شد بندهمان از تاریخ. تیسفون را بازسازیم و خواهیم دید که هر مرد و زن باگه‌ری در جهان خود را از تخمه ایرانی خواهد دانست، چه در باکو زندگی کند، چه در توکیو و چه در برلن. ■

